گزارش «وطن‌امروز» از آخرین معادلات رقابت ۳ ضلع قدرت در ریاض

شطرنج بی‌شاه

تیتر یک ادامه از صفحه اول

به قول مجتهد، این روزها سلمان تنها عروسکی است که تمام کلمات و حرکاتش توسط حلقه‌ای از گماشتگان خاص پسرش محمد کنترل می‌شود. او نمی‌تواند بیش از ۵ دقیقه روی یک موضوع تمرکز کند و تقریبا تمام نام‌ها را فراموش کرده است. در ماه‌های اخیر فیلم دیدارهای او به صورت کاملا گزینشی و محدود (کمتر از یک دقیقه) بوده و به صورت زنده پخش نشده‌اند و چه بسا در پشت پرده تصاویری شبیه تلوتلوخوران امیر کویت در تهران بارها و بارها تکرار شده اما از چشم عموم مخفی مانده باشد. پادشاه آلزایمری ۴ ماه است سخنرانی قابل توجهی نداشته و حتی قوه تشخیصش چنان تحلیل رفته که روخوانی هم نمی‌تواند. احتمالا همان کلمات محدود هم از طریق گوشی‌های بی‌سیم در گوشش گفته می‌شود.

از خلال این افشاگری‌ها کم‌کم آشکار شد که شاه تازه بر تخت نشسته در اصل شهریار عالم هپروت است و در همین عالم روزمرگی ما هم حضوری نصفه و نیمه دارد چه رسد در عالم پرتنازع قدرت در عربستان که این روزها همه چیزش به شمشیر ختم می‌شود؛ یقینا شمشیر سعودی که حالا با صرف‌نظر کردن تدریجی این خاندان اسرائیل‌دوست و ضداسلام از عبارت «لا اله الا الله» روی پرچم سبزشان به تنها نماد هویت آنها بدل شده در دست هر کسی است جز سلمان. افشاگران مزبور در نهایت پرده را از اندرونی سلمان کنار زدند و نوشتند که مملکت عربی به دست یک شاه بی‌کفایت و پسری بی‌تجربه و تمامیت‌طلب در حال نابودی است.

همین شد که شاه عالم هپروت را از حدود ۲ ماه پیش به بهانه تعطیلات تابستانی از ریاض دور کردند تا درباریان و رقبا از حال وخیم او آگاه نشوند. ابتدا از اوایل مرداد او را به قصر مجلل شاهان سعودی در جنوب فرانسه فرستادند اما ابعاد ریخت و پاش شاه و هزار خدمه‌اش، اعتراض مردم محلی به قرق ساحل ریورا و البته فضولی رسانه‌های فرانسوی در احوال شخصی شاه بر عروسک‌گردانانش گران آمد. پس او را از نیس به قصر دیگرش در طنجه فرستادند جایی که کاملا تحت سانسور و حفاظت دولت مراکش قرار می‌گرفت. وقتی پس از یک ماه دوری از کشور برای جبران غیبت در اجلاس کمپ‌دیوید به واشنگتن نزد اوباما رفت حالش کمی بهتر شده بود اما نه آنقدر که بتواند در جلسه مطبوعاتی کاخ سفید درباره مسائل مهمی که ادعا می‌شد با اوباما درباره‌شان مذاکره کرده صحبت کند. از لب‌خوانی تصاویر کوتاهش کنار اوباما هم معلوم بود فقط احوالپرسی کرده‌اند و این محمد بن سلمان بوده که به جای پدرش درباره برجام هسته‌ای و جنگ یمن و آینده سوریه با رئیس‌جمهور آمریکا مذاکره کرده است. سرانجام وقتی سلمان پس از غیبتی طولانی برای افتتاح مناسک حج به عربستان بازگشت، منتقدان دوران حضورش در مراکش را با آخرین ماه‌های عمر عبدالله و اقامت‌های بلندمدتش با حالی وخیم در کاخ طنجه در آن کشور مقایسه کردند.

■ **صدامک**

شگفتا که تنها ۱۰ ماه پیش، آن فرزند ارشد سلمان که در صورت شاه شدن پدرش به میراث بزرگ او در کانون ارتباطات سعودی و پست وزارت دفاع می‌رسید «فیصل» نام داشت نه «محمد»!

پیش از تحویل سال جاری میلادی که هنوز چند صباحی تا خبر مرگ عبدالله باقی بود، بازی تاج و تخت در ریاض با همه پیچیدگی‌اش تا این اندازه غیرقابل پیش‌بینی به نظر نمی‌رسید. همه می‌دانستند بخت پادشاهی سلمان، ولیعهد شاه بیمار پس از مرگ برادر ناتنی قدرتمندش تقریبا قطعی است. البته آن زمان تصور بر این بود که حتی در صورت سلطنت سلمان، بخش اعظم قدرت کماکان در ید قدرت باند وارث و متحد شمیری شاه یعنی پسرش متعب در راس گارد ملی و شورای سلطنتی و مقرن بن عبدالعزیز کوچک‌ترین پسر بن سعود در مقام ولی ولیعهد باقی می‌ماند اما حتی در این صورت هم قدرت گرفتن نسبی فرزند ارشد سلمان بن عبدالعزیز طبق سنت چند دهه‌ای آل‌سعود غیرقابل پیش‌بینی نبود چنانکه متعب به همین روال تبدیل به مرد قدرتمند کاخ سلطنتی روضه خریم شده بود.

حتی اینکه با ترقی سلمان وزیر وقت دفاع به راس هرم قدرت، پست او در خانواده‌اش باقی بماند و به پسرش برسد نیز چیز عجیبی نبود. وزارت دفاع در نیم قرن اخیر همواره مرکز ثقل نیمی از قدرت مرکزی عربستان به حساب آمده و برای عبدالله، شاه پیشین نیز در دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰همین پست مهم متضمن کلیدی‌ترین روابط خارجی، قدرت قابل توجه داخلی و در اختیار داشتن بخش عمده بودجه نفتی سرشار کشور در قالب خریدهای بی‌حد و حساب نظامی و البته بهترین سکوی پرتاب برای مقام ولیعهدی بود. سلمان سال‌ها به‌عنوان حاکم پایتخت و حَکَم خانوادگی سعودی‌ها عملا پرده‌دار چندین و چند ساله خاندان محسوب می‌شد و کلیدداری ارتباط و تعامل با مهم‌ترین شخصیت‌های بین‌المللی که به ریاض می‌آمدند، در کنار پست وزارت دفاع قطعا میراثی ارزشمند از روابط سطح بالا برای ترقی پسرانش فراهم کرده بود.

البته تا همین اواخر در خارج عربستان نام این میراث‌دار که در صورت پادشاهی محتمل پدر می‌توانست رقیب متعب بن عبدالله در قبضه قدرت شود فیصل بود، پسر بزرگ سلمان. فیصل بن سلمان حاکم فعلی مدینه، کسی بود که سال ۲۰۰۳ تز دکترایی در رابطه با مقابله با نفوذ ایران در خلیج‌فارس را در دانشگاه آکسفورد انگلیس ارائه کرد؛ مهم‌ترین چشم‌انداز آکادمیک از سوی یک شاهزاده سعودی که تاکنون برای حفظ قدرت ریاض در منطقه ارائه شده است. همچنان که نفس‌های عبدالله به شماره می‌افتاد در داخل خاندان یک دلیل و گواه آشکار برای اینکه سلمان از عهده پادشاهی برخواهد آمد، توانایی پسرش فیصل برای به دست گرفتن زمام سیاست خارجی بود اما طبق قانون الیگارشی، نزدیک‌ترین فرد به قدرت بخت بیشتری برای قدرت گرفتن دارد تا شایسته‌ترین فرد. آن هنگام که فیصل سرش به نظریه‌پردازی گرم بود و برادر بزرگ‌ترش سلطان به‌عنوان اولین فضانورد عرب در آسمان‌ها سیر می‌کرد، محمد بن سلمان کوچک پایش را روی زمین سفت می‌کرد و با همه شرارت و جسارت و کج‌دستی‌اش که در خاندان شهره بود رئیس دفتر پدر ولیعهدش محسوب می‌شد. شاید راز نفوذ او بر پدرش این باشد که اگرچه او یکی از کوچک‌ترین‌ها در میان ۱۲ پسر شاه ۷۹ ساله است اما در عین حال بزرگ‌ترین پسر همسر سوم و آخر و در حقیقت سوگلی دوران پیرانه سری او است. همین باعث شده او از کودکی دردانه یکی از قدرتمندترین شاهزاده‌های سدیری و گزینه جدی پادشاهی شود. روایت‌هایی که از داخل خاندان درباره گذشته محمد بن سلمان شنیده می‌شوند در یک نکته مشترکند؛ او با چراغ سبز پدرش در کودکی و نوجوانی هر شرارتی که می‌خواسته انجام می‌داده تا جایی که مجتهد، افشاگر درون‌پرده سعودی می‌گوید داخل خاندان به او لقب «بچه بی‌چشم و رو» داده بودند. با در نظر گرفتن چنین پس‌زمینه‌ای می‌توان به جرات گفت محمد بن سلمان با ورد «به هیچ‌کس اعتماد نکن» مسخ شده و هر کاری که دلش بخواهد می‌کند. این وضعیت روحی از جنبه روانشناختی، او را در محدوده شخصیتی بزرگ‌ترین گنگسترها نظیر آل‌کاپون یا خودکامگان قهاری مثل صدام قرار می‌دهد؛ افرادی که به هر کاری که اراده کنند بدون در نظر گرفتن عواقبش دست می‌زنند. به خاطر چنین شباهت‌های شخصیتی پس از آغاز جنایت‌های ائتلاف متجاوز به یمن از سوی «وطن‌امروز» به او لقب «صدامک» داده شد که بلافاصله به مطبوعات عربی تحت عنوان «صدام صغیر» راه یافت.

مشکل شخصیتی دیگر او اعتیاد به کوکائین است که چندی پیش در دیدار رسمی‌اش از کاخ الیزه در حضور دوربین‌های خبری در خلال رفتارهای او فاش شد. همچنان‌که پسر شرور سلمان به شکلی اسرارآمیز از تاریکی پا به بالاترین مدارج قدرت گذاشته، گذشته تاریک و مبهمش نیز به ابعاد شخصیتی رازآمیزش دامن می‌زند. مثلا وقتی ماه ژانویه همین امسال به‌عنوان جوان‌ترین وزیر دفاع جهان جای پدر تاجدارش را در کابینه گرفت هیچ کس به درستی نمی‌دانست دردانه سلمان چند سال دارد. گزارش‌ها در مورد تولد او از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵ و حتی بعضا ۱۹۸۸ متغیر هستند یعنی اینکه احتمال دارد همه‌کاره امروز ریاض فقط یک جوان ۲۷ ساله باشد. مساله سن او به قدری در سطوح دیپلماتیک بغرنج بوده است که طی ۵ ماه سایت سفارت عربستان (مهم‌ترین منبع دیپلماتیک کشور) در واشنگتن در فهرست وزرای کابینه هیچ تاریخ تولدی جلوی نام او ذکر نکرده است. این در حالی است که در پشت پرده قدرت، او از سنین پایین‌تر از این هم خود را نه یک سیاستمدار شطرنج‌باز بلکه یک ماجراجوی سیاسی جسور و صرفا عملگرا معرفی کرده بود. وقتی سلمان در سال ۲۰۱۱ به وزارت دفاع رسید، پسر دردانه و رئیس دفترش طوری به دخل و تصرف در ارکان نظامی پرداخت که در فاصله آوریل ۲۰۱۳ تا ژوئن ۲۰۱۴ چهار معاون وزیر دفاع آمدند و رفتند و از آن پس هم در یک سال گذشته این وزارتخانه معاونی ندارد، جایگاهی که معمولا به نخبگان و پیشکسوتان ارتش تعلق داشت تا جلوی اشتباهات شاهزادگان غیرمتخصص در امور نظامی را بگیرند.

در نهایت بزرگ‌ترین خصیصه صدامک، عملگرایی بی‌حد و حصر او است. مثلا او اخیرا دولت‌هایی مثل کویت و پاکستان را که رابطه نزدیکی با عربستان دارند به خاطر مشارکت نکردن در حمله زمینی به یمن تهدید کرده است و چون درباره مصر از پس تهدید کسی مثل ژنرال سیسی برنمی‌آمد، دیدار برنامه‌ریزی شده شاه از قاهره در بازگشت از تعطیلات ۲ ماهه را لغو کرد. همچنین نحوه استفاده او از حضور پدر تاجدارش در واشنگتن برای امتیاز گرفتن از اوباما به منظور حمایت از آینده سیاسی‌اش در عربستان جالب توجه است.

جنون قدرت او حد و حدودی ندارد تا آنجا که در همین زمان کوتاه تمام مصادر قدرت و ثروت عربستان را که امکان داشته به مصادره خود درآورده است. او نخستین شاهزاده سعودی است که پیش از رسیدن به سلطنت همزمان با فرمان شاه که بازیچه دستش است، وزارت دفاع، وزارت خارجه- از طریق الجبیری نظریه‌پرداز و نوچه وفادارش- و نیمی از دولت را در اختیار دارد و علاوه بر آن ریاست هیات مدیره بزرگ‌ترین منبع درآمد کشور یعنی شرکت نفتی آرامکو، کنترل کامل درآمدهای زیارت مکه و مدینه از طریق عنوان پدرش- خادم حرمین‌شریفین- و همچنین بزرگ‌ترین پروژه‌های ساخت و ساز در کشور را از طریق مصادره بخشی از اموال شرکت بن‌لادن به نام شرکت خودش «نسما» در اختیار دارد. اینها تا همین‌جا از او یک شبه‌قارون می‌سازد اما نه برای همیشه. در حقیقت نقطه ضعف صدامک وخامت حال پدر پادشاهش است که اگر به مرحله عدم هوشیاری کامل برسد یا بمیرد، او هم همانند پسران پادشاهان قبلی عمده مشروعیت خود را از دست می‌دهد. به همین دلیل بنا دارد در کمترین زمان ممکن به جایگاه ولیعهدی برسد تا پس از مرگ سلمان جوان‌ترین شاه عربستان لقب بگیرد. اگرچه از محبوبیتی نسبی در میان نسل جوان عربستان برخوردار است اما بخوبی می‌داند که در این راه عمده شاهزادگان برجسته سعودی مشروعیت او را زیر سوال می‌برند، به همین دلیل بعید نیست سرکوبی بزرگ و حتی یک حمام خون خانوادگی را تدارک دیده باشد که البته بعید نیست در آن صورت عربستان در آتش جنگ داخلی فرو رود. جنگی که قطعا از دل آن کشوری تجزیه شده بیرون خواهد آمد. در کل می‌توان گفت چشم‌انداز حکومتی او، تبدیل الیگارشی خاندانی حال حاضر براساس تقسیم قوا میان بزرگان آل‌سعود به یک دیکتاتوری عربی تمام‌عیار فردی به محوریت خودش و نظیر آن چیزی است که صدام در عراق به پا کرد. اما همه اینها در ذهن محمد بن سلمان می‌گذرد و در عالم واقع او هنوز در باتلاق یمن که ۶ ماه پیش فکر می‌کرد سکوی پرتابش به تخت پادشاهی باشد دست و پا می‌زند. ضمنا رویکرد دیکتاتورمنشانه‌اش از همین حالا نگرانی‌هایی در غرب پدید آورده‌است.

■ **ولیعهد مکار و جوان بی‌تجربه**

سایمون هندرسون چهره برجسته موسسه واشنگتن- تخصصی‌ترین اندیشکده آمریکایی در امور خاورمیانه- و صاحب همان قلمی که در کتاب «پس از شیوخ» دومینوی سقوط قریب‌الوقوع پادشاهان عربی را پیش‌بینی کرده بود، تنها چند روز پس از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای، از «جوان بی‌تجربه عربستان‌سعودی» نوشت. این عنوان آخرین تحلیلش در تارنمای موسسه واشنگتن در ۲۱ آوریل بود که به شخصیت جاه‌طلب محمد بن سلمان می‌پرداخت. او با عاریت گرفتن خطابه رهبر ایران درباره توحش «جوانان بی‌تجربه»ای که در عربستان روی کار آمده‌اند، محمد بن سلمان را مصداق اصلی حرف ایشان دانسته و می‌نویسد: «هر قدر رویکرد منطقه‌ای بیش‌فعال شاهزاده محمد بن سلمان روشن‌تر می‌شود، احتمال زیاده‌روی پادشاهی در یمن توسط این وزیر دفاع تازه‌کار بیشتر می‌شود». او سپس هوشمندانه سعی می‌کند خط قرمزهای آمریکایی برای اشاره به عدم هوشیاری سلمان را اینچنین زیر پا بگذارد: «شاه در خلال دیدارهای گیج‌کننده‌اش با مقامات، متحیر به نظر می‌رسد!»

هندرسون سپس خیلی زود از شاه عبور می‌کند و آینده او و پسرش را مستقیما به سرنوشت جنگ یمن گره می‌زند و در نهایت زیرکی، حضورا از محمد بن نایف می‌خواهد درباره شباهت احتمالی محمد بن سلمان با تصویری منفی که آیت‌الله خامنه‌ای از او ارائه داده اظهارنظرکند. ولیعهد دم به تله نمی‌دهد اما هندرسون دوقطبی قدرت در دربار را میان این دو ترسیم می‌کند. اما نکته اینجاست که آمریکایی‌ها ۲ دهه است به قطب دوم که فعلا قطب ضعیف‌تر محسوب می‌شود اعتماد کرده‌اند. در حقیقت محمد بن نایف ولیعهد فعلی و پسر ولیعهد درگذشته نایف بن عبدالعزیز عاملی بود که پیش از مرگ عبدالله، واشنگتن به کودتای سدیری‌ها از طریق روی کار آمدن سلمان اطمینان کند. آمریکایی‌ها تا همین اواخر فکر می‌کردند مورد اعتمادترین مهره‌شان در جهان عرب بزودی به جای عموی پیرش پادشاه خواهد شد. محمد بن نایف که پس از تحصیل در آمریکا در اف‌بی‌آی و اسکاتلندیارد دوره دیده بود از ۲ دهه پیش به واسطه حضور پدرش در وزارت کشور، با ماجرای انفجار برج‌های پایگاه نیروهای آمریکایی در شهر «خُبر» درگیر شد و از ۳۷ سالگی تا امروز که ۵۶ سال دارد به‌عنوان نزدیک‌ترین و هوشمندترین همکار امنیتی آمریکایی‌ها بویژه در مبارزه با تروریسم القاعده و همچنین گروه‌های مقاومت حزب‌الله و حماس شناخته می‌شود. او هنوز هم کلید امنیت داخلی عربستان است به طوری که ۳ سال پیش وقتی پس از مرگ پدر ولیعهدش جایگاهش سست شد و وزارت کشور، میراث چندین ساله نایف، به احمد بن عبدالعزیز رسید، انفجار مهیب ریاض را با همدستی القاعده ترتیب داد تا به‌عنوان شرورترین شاگرد، مبصر کلاس شود و به وزارت کشور برسد.

در حال حاضر او منزوی‌تر از قبل به نظر می‌رسد. محمد بن سلمان در جلسات دولت به ریاست او شرکت نمی‌کند و برای حذف او از صحنه سیاسی برنامه می‌ریزد. پسر شاه با تهدید و تطمیع مقامات و شاهزادگان سعودی باقیمانده در حاکمیت کاری کرده تا اغلب آنها محمد بن نایف را بایکوت کنند تا جلسه سه‌شنبه‌های ولیعهد خالی‌تر از همیشه باشد. مشکل دیگر نایف این است که به خاطر فعالیت‌های امنیتی‌اش نه میان شاهزادگان و درباریان محبوبیت دارد و نه مردم و نه حتی دیگر دولت‌های عربی. به همین دلیل از فقدان پایگاه اجتماعی رنج می‌برد. هرچند تا حدودی توانسته پایگاه سنتی پدرش در میان علمای وهابی را حفظ کند. مجتهد افشاگر سعودی‌ها این هفته در توئیتر نوشت: «جانشین ولیعهد عربستان‌سعودی تلاش می‌کند با استفاده از دستاوردهایی که از پرونده‌های منطقه‌ای به دست آورده است محمد بن نایف، ولیعهد و وزیر کشور سعودی را برکنار کند و خود را به‌عنوان ولیعهد معرفی کند تا زمینه را برای جانشینی پدر و پادشاهی این کشور به دست آورد. او این کار را تا پایان مناسک حج به تاخیر انداخته است، زیرا نمی‌خواهد در این زمان به کشورش شوک وارد شود». شاهزاده‌های سعودی هم‌اکنون چالش‌های محمد بن سلمان و طمع وی به قدرت و دستپاچگی وی را همانند کودکی که تاجی بر سرش می‌نهند و بر الاغی سوار می‌کنند و در روستایی می‌گردانند توصیف می‌کنند. به گفته مجتهد، محمد بن سلمان نه تنها با سیسی در قاهره دیدار کرده بلکه می‌خواهد برای مطرح کردن خود به‌عنوان مقتدرترین فرد عربستان سفری به ایران داشته باشد.

آمریکایی‌ها هم بر سر یک دو راهی مانده‌اند. از یک طرف آنها به شخصیتی ماجراجو مثل صدامک در منطقه علیه ایران نیاز دارند، از طرف دیگر کامل شدن دیکتاتوری این جوان مغرور سی و چند ساله در عربستان می‌تواند از او یک صدام سرکش دیگر در قلب حیاتی‌ترین منافع آمریکا پدید آورد.

با آنکه سفر اخیر سلمان و پسرش به واشنگتن با هدف جلب نظر اوباما در نهان برای حمایت از بن‌سلمان صورت گرفت ولی از مکر وزیر کشور هم نباید غافل شد. او می‌داند آمریکایی‌ها از یاغی‌گری‌های آینده پسر پادشاه می‌ترسند. بن نایف و بن سلمان با نقشه‌ای حساب شده تا اینجا قدرت را بین خود تقسیم کرده‌اند اما هرچقدر تهدید رقیب بیشتر می‌شود، احتمال واکنشی خطرناک از سوی ولیعهد مکار هم فزونی می‌گیرد به گونه‌ای که هر لحظه امکان وقوع یک حادثه تروریستی در رابطه با یکی از این دو یا حتی شخص شاه وجود دارد.

محمد بن نایف سعی کرده این اواخر رابطه‌اش با مخالفان دانه‌درشت سلطنت سلمان را بهبود بخشد. او چندی پیش در مجلسی در ریاض دست شاهزاده احمد، عموی ۷۲ ساله‌اش و جدی‌ترین فرزند بنیانگذار سعودی را که مدعی تاج و تخت است بوسید. شاهزاده احمد معتبرترین وارث بن سعود است که با ولیعهد و ولی ولیعهد بیعت نکرده است. وزیر کشور فعلی با این کار با یک تیر دو نشان زد؛ هم بابت توطئه منجر به برکناری شاهزاده احمد از وزارت کشور در سال ۲۰۱۲ دلجویی کرد و هم در شرایطی که امیدش از دربار قطع شده یک قدم به ائتلاف مخالفان نزدیک شد.

■ **آتش زیر خاکستر**

آتش مخالفان صدامک هنوز زیر خاکستر است و معلوم نیست آنها از چه میزان اعتبار و قدرت و نیروی اجتماعی برای به چالش کشیدن پادشاه برخوردارند. ۸ دهه است هیچ کودتایی علیه حکومت مستقر در ریاض به سرانجام نرسیده است. مهم‌ترین کودتا در سال ۱۹۶۹ توسط افسران نیروی هوایی که شور «پان‌عربی» در سر داشتند علیه ملک فیصل صورت گرفت ولی با کمک آمریکایی‌ها سرکوب شد. اگرچه فیصل ۶ سال بعد توسط برادرزاده‌اش ترور شد اما روند عادی سلطنت ادامه پیدا کرد. با چنین سابقه‌ای شاید بتوان گفت تمام امید اکثریت مخالفان آل‌سعود برای بازگشت به حکومت در چارچوب فعلی به متعب بن عبدالله، وزیر گارد ملی معطوف می‌شود، چرا که یک کودتای خارج از حکومت مترادف انقلاب خواهد بود و الیگارشی خاندان سعودی را به طور کامل سرنگون خواهد کرد.

فرزند شاه پیشین از آن جهت توانایی کودتا را دارد که یک نظامی مجرب است و خود گارد ملی را به‌عنوان یک نیروی ویژه زبده و وفادار شکل داده است. با آنکه او با مرگ پدرش توسط رقیب تازه به دوران رسیده محمد بن سلمان از ریاست دیوان پادشاهی کنار زده شد اما نتوانستند او را از گارد بیرون کنند، چرا که برکناری او حکم کودتای تمام‌عیار سدیری‌ها علیه شمیری‌ها را داشت و عواقبی نامعلوم برای پادشاه جدید رقم می‌زد. صدامک در حال حاضر به دنبال ادغام گارد ملی در ارتش تحت فرمان خودش است اما مشکل آنجاست که متعب از زمان سلطنت عبدالله وفاداران زیادی در ارتش دارد و این ادغام دامنه کودتای احتمالی را وسیع‌تر خواهد کرد. مزیت دیگر متعب این است که او برجسته‌ترین عنصر باقیمانده از دوران سلطنت فهد و عبدالله در حاکمیت است و گفته می‌شود گروهی از شاهزاده‌های ناراضی را به رهبری متحد نزدیکش مقرن بن عبدالعزیز، ولیعهد برکنار شده گرد خود جمع کرده است.

گارد ملی نیروی روز مبادای سلطنت سعودی است و وظیفه درگیری‌های برون‌مرزی از جمله در یمن را ندارد اما پسر پادشاه همه تلاشش را کرد تا این نیروی ویژه را در مرز با یمن درگیر کند که موفق هم شد. در حقیقت کنار کشیدن ارتش عربستان از سر راه ارتش و نیروهای مردمی یمن در استان‌های جنوبی برای کشاندن پای گارد ملی به جنگ فرسایشی است. جنگ یمن همچنین فرصت خوبی برای تسلط بیشتر صدامک به‌عنوان وزیر دفاع تازه‌کار بر ارتش بود. تاکنون همزمان با مانورهای گارد ملی، سلمان را ۲ بار سراسیمه از سفرهای خارجی بازگردانده‌اند تا از نظر خودشان کودتای احتمالی متعب را خنثی کنند اما به نظر می‌رسد ترس دربار از عدم مداخله گارد ملی در مواقع بحرانی بیش از مداخله احتمالی‌اش باشد. ارتش و پلیس عربستان ساختاری مزدورمحور و سست‌عنصر دارند بنابراین در صورت شورش‌ها یا حملات تروریستی جدی نظیر آنچه داعش در عراق و سوریه ترتیب داد کارآیی لازم را ندارند. به همین دلیل عدم واکنش عمدی گارد ملی به یک شورش هماهنگ- فرضا از سوی قبیله بزرگ «عُتَیبه» در شمال و مرکز که سال گذشته با ابوبکر البغدادی بیعت کرده بودند یا قبایل اصالتا یمنی جنوب- می‌تواند پاشنه آشیل حکومت ریاض باشد خصوصا که با کنار رفتن خاندان‌های فیصلی و سلطانی از سازمان استخبارات (اطلاعات) خلأ بزرگی در حوزه کنترل و رصد عمومی به وجود آمده که اگر محمد بن نایف هم با غائله مزبور همدست شود یک شبه کاخ آرزوهای صدامک بر سرش خراب خواهد شد. این حربه‌ای برای روز مباد خواهد بود چون آل‌سعود از زمان به قدرت رسیدن همواره از خیزش قبایل دیگر وحشت داشته‌اند اما با توجه به اینکه شاهزاده مقرن پیش از کنار گذاشته شدن حتی به مرحله‌ای از استیصال رسیده بود که در کنار سعودالفیصل- دشمن قدیمی انقلاب اسلامی- از ایران درخواست کمک فوری برای مقابله با کودتای سلمان و پسرش کرده بود، نمی‌توان چنین فرضی را در ماه‌های آتی منتفی دانست. در چنین شرایطی می‌توان اتحادی تاکتیکی میان تمام طیف‌های مدعی تاج و تخت علیه دیکتاتوری احتمالی بن سلمان را پیش‌بینی کرد. اتحادی هر چند دشوار از اپوزیسیون‌های مدعی تاج و تخت شامل پسران عبدالعزیز که در قید حیاتند از جمله شاهزاده احمد و برادر ناتنی کوچک‌ترش مقرن در داخل و همین طور برادر بزرگ‌تر در تبعیدشان شاهزاده طلال و پسر او ولید بن طلال به‌عنوان بزرگ‌ترین تکنوکرات و میلیاردر سعودی و سرانجام متعب بن عبدالله به‌عنوان بازوی نظامی. اما مساله اینجاست که اگر به فرض اپوزیسیون سعودی‌ها با وجود اختلافات داخلی‌شان از این طریق برای کودتا اقدام کردند، بازهم از سوی طیف‌های بشدت متناقض جامعه عربستان حمایت خواهند شد؟ و آیا در این صورت اصلا کشوری واحد به نام عربستان وجود خواهد داشت؟ آیا باز هم سعودی‌ها در معرض کیش و مات قرار نخواهند گرفت؟

اشاره

امپراتور آدمخوار!

«آفریقای مرکزی» از جمله کشورهای آفریقایی است که از شمال به چاد، از جنوب به کنگو و زئیر، از مشرق به سودان و از مغرب به کامرون محدود می‌شود. اکثر مردم آن مسیحی هستند و فرانسه، زبان رسمی آنهاست. «بانگی» پایتخت آفریقای مرکزی است. این کشور در ۱۹۶۰ استقلال خود را از فرانسه به دست آورد.

«ژنرال بدل بوکاسا» در ۱۹۶۶ با کودتا علیه «دیوید داکو» پسرعموی خود، قدرت را در آفریقای مرکزی به دست گرفت و در ۱۹۷۹ با کودتای متقابل «دیوید داکو» و شورش عمومی مردم ساقط شد. «ژنرال بدل بوکاسا» در ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ متولد شد. پدرش در سال ۱۹۲۷ درگذشت و با فوت مادرش ۱۲ یتیم بر جای ماند. بوکاسای جوان همراه برادرها و خواهرهایش تحت مراقبت پدربزرگش قرار گرفت. او در مدارس میسیون‌های فرانسوی تحصیل کرد. در ابتدا کاتولیکی با حرارت بود که می‌خواست کشیش شود. عموی وی جزو بنیانگذاران جمهوری آفریقای مرکزی بود ولی بوکاسا در جنگ دوم جهانی به سربازان فرانسوی پیوست.

او در دوران تحصیل با شخصیت ناپلئون آشنا شد و از همان زمان شیفته او شد. این علاقه در بسیاری از تصمیمات بعدی او اثر گذاشت. به طوری که تاجگذاری خود را طبق الگوی تاجگذاری ناپلئون در پاریس ترتیب داد! بشدت به رهبران فرانسه عشق می‌ورزید. به طوری که ژنرال دوگل را پدر خود می‌خواند. او وقتی که در مراسم تدفین وی شرکت کرد بشدت می‌گریست و می‌گفت: «یتیم شدیم». وی در ارتش فرانسه در خدمت ژنرال دوگل کار کرد و به درجه سرگردی رسید.

بوکاسا در ۱۹۶۶ یعنی زمانی که فرمانده کل قوا بود با برکنار کردن پسر عمویش، داکو، در یک کودتای تقریبا بدون خونریزی به قدرت رسید و سپس داکو را به عنوان مشاور خود برگزید. یکی از اولین اقدام‌های او بعد از به قدرت رسیدن در ۱۹۶۶ قطع روابط با چین بود. او ادعا کرد چین در یک توطئه علیه رژیم او دست داشته است. چین بعداً این موضوع را تکذیب کرد. بعدها روابط ۲ کشور عادی شد و در ۱۹۷۶ به عنوان میهمان افتخاری در چین پذیرایی شد. بوکاسا با درجه فیلد مارشالی دبیرکلی حزب واحد کشورش، و صدارت وزارتخانه دادگستری، دفاع خدمات غیرنظامی، بیمه‌های اجتماعی و خلاصه ۱۴ وزارت از ۱۶ وزارت کشور را در آن واحد بر عهده داشت! در ۱۹۷۶ اعلام کرد که به اسلام گرویده است. سایر مقامات کشور نیز به وی تأسی جستند و کشور رسماً اسلامی شد. قذافی، رهبر لیبی و شیوخ عرب خلیج‌فارس میلیون‌ها دلار به وی هدیه کردند اما وی پس از جمع‌آوری پول مورد نظر خود، از اسلام برگشت و دوباره مسیحی کاتولیک شد و همه مقامات نیز از وی پیروی کردند! او سپس نام کشور را از جمهوری آفریقای مرکزی به امپراتوری آفریقای مرکزی تبدیل کرد و سال بعد خود را امپراتور بوکاسای اول نامید و پول‌های اهدایی کشورهای عرب را صرف مراسم تاجگذاری بسیار پرهزینه خود کرد! گفته می‌شود هزینه تاجگذاری وی در ۱۹۷۷، یک چهارم مجموع درآمد سالانه آفریقای مرکزی بود. بوکاسا در اجرای این مراسم ۳۴۰ تن شراب، شامپاین، خاویار و نیز ۶۰ دستگاه اتومبیل لیموزین وارد کشور کرد.

بوکاسا سرانجام در سپتامبر ۱۹۷۹ زمانی که در لیبی به سر می‌برد در یک کودتای نظامی از قدرت برکنار شد. رهبر کودتا دیوید داکو پسرعموی بوکاسا کسی بود که در۱۹۶۶ هنگامی که رئیس‌جمهوری آفریقای مرکزی بود با کودتای بوکاسا از کار برکنار و به مشاورت وی منصوب شده بود. در پی این کودتا بوکاسا عازم کشورهای ساحل عاج و فرانسه شد. بوکاسا هنگامی که در نوامبر ۱۹۸۶ با فریب اطرافیان به کشورش بازگشت در فرودگاه دستگیر و راهی زندان شد اما ۸ سال بعد، در سپتامبر ۱۹۹۴ در جریان یک عفو عمومی از زندان آزاد شد. بوکاسا به قصاب آفریقای مرکزی مشهور شده است. از جمله کسانی که در جلسات محاکمه بوکاسا برای شهادت علیه وی شرکت کرده بودند آشپز و خدمتکار قصر وی بودند. «فیلیپ لینگرئیسا» آشپز بوکاسا در دادگاه گفته بود به دستور بوکاسا اکثر مواقع گوشت مورد نیاز غذای امپراتور را از داخل فریزر شخصی وی که حاوی گوشت بدن و پای زنان مجرم و اعدام شده بوده است تأمین می‌کرده است. بوکاسا معتقد بود که دون شأن یک امپراتور است که از گوشت حیوانات تناول کند! بوکاسا سرانجام در ۵ نوامبر۱۹۹۶ در سن ۷۵ سالگی درگذشت.